

مظفرالدین شاه و مشروطه

متن فرمان تشکیل مجلس که مظفرالدین شاه روز ۱۳ مرداد ۱۲۸۵ صادر کرد، در «مطبعه مبارکه شاهنشاهی» چاپ شد و به دیوارهای شهر، از جمله دیوار سفارت انگلستان که عده زیادی از بازرگانان، بازاریان و مردم در آن تحصن کرده بودند، چسبانده شد. این روز، با سالروز تولد شاه مصادف شد و چون بازارها بسته بود، خیابان علاءالدوله و نزدیک سفارت انگلیس را چراغانی و تزئین کرده بودند. اما هنگامی که متن فرمان شاه را به دیوارها زدند، گروهی از مردم و گردانندگان تحصن را خوش نیامد به طوری که آن را از دیوارها کردند.

به نوشته ناظم الاسلام کرمانی بخشی از سوء تفاهم به عبارت «به موقع اجرا گذارده شود» در فرمان شاه مربوط می شد، آنجا که نوشته شده بود: «... مصمم شدیم که مجلسی از منتخبان شاهزادگان، علما، قاجاریه، اعیان، اشراف، ملاکان، تجار و اصناف به انتخاب طبقه مرقومه... تشکیل و تنظیم شود که در موارد لازمه... مشاوره و مذاقه لازمه را به عمل آورده و... عقاید خودشان را... به توسط شخص اول دولت به عرض برسانند که به صحنه مبارکه موشح و به موقع اجرا گذارده شود.»

ناظم الاسلام کرمانی در «تاریخ بیداری ایرانیان» نوشته است: «(به موقع اجرا) لفظی است مرکب از مضاف که لفظ «به موقع» باشد و مضاف الیه که لفظ «اجرا» است... ولی مردم عوام معنی آن را نفهمیده و گفتند یعنی «در موقعی و محلی که ما صلاح دانیم» و

شاید دولتیان صلاح ندانند و به این جهت و جهات دیگر اکثریت آرا با عوام شد و این دستخط را قبول نکردند به چند جهت: یکی لفظ موقع، یعنی هر وقت که موقع باشد. خواص هم به واسطه آنکه شاید یک زمانی همین جزیبی، کلی شود و بهانه به دست مستبدان افتد متابعت عوام را نمودند. دوم آنکه باز «توسط شخص اول» در کار است. ثالثاً آنکه شاید بعد از این، این دستخط هم مانند دستخط های سابق گردد و ایفا به مضمون آن نکنند، بلکه باید وزیرمختار انگلیس ضمانت اجرای آن را بنماید...»

روز بعد، پانزدهم مرداد، سیدمحمدصادق طباطبایی (پسر سیدمحمد طباطبایی)، آقا سیدعلاءالدین (داماد سیدعبدالله بهبهانی) و آقا سیدمطهر از سوی علمای مهاجر قم برای بررسی اوضاع به تهران آمدند و در کاخ صاحبقرانیه مذاکراتی انجام دادند. هدف آنها کسب اطمینان از تأسیس مجلس، گرفتن امان برای متحصنان در سفارت و اطمینان یافتن از عدم بازگشت علاءالدوله (حاکم مستبد پیشین تهران) بود که به آن دست یافتند. پس از این دیدار بود که مظفرالدین شاه دستخط دیگری به این شرح منتشر کرد: «جناب اشرف صدر اعظم! در تکمیل دستخط سابق خودمان به تاریخ چهاردهم جمادی الآخر ۱۳۲۴ که امر و اجازه صریحه در تأسیس مجلس منتخبان فرموده بودیم، مجدداً برای اینکه عموم اهالی و افراد ملت از توجهات کامله همایونی ما واقف باشند، امر و مقرر می داریم که مجلس مزبور را به شرح دستخط سابق صحیحاً دایر نموده بعد از انتخاب اعضای مجلس، فصول و شرایط نظامنامه مجلس شورای اسلامی را

موافق تصویب و امضای منتخبان به طوری که موجب اصلاح عموم مملکت و اجرای قوانین شرع مقدس [شود] مرتب نمایند که به شرف عرض و امضای همایونی ما موشح و مطابق نظامنامه مزبور این مقصود مقدس صورت و انجام پذیرد.»

مردم این دستخط را پذیرفتند، علما به تهران باز گشتند و تحصن در سفارت انگلستان پایان یافت. روز ۲۶ مرداد، جلسه ای با حضور علما، اشراف، بازرگانان و نمایندگان اصناف به دعوت مظفرالدین شاه برپا شد و مرتضی قلی خان صنیع الدوله، میرزا حسن خان مشیرالملک، میرزا حسین خان مؤتمن الملک، مهدی قلی خان مخبرالسلطنه و میرزا حسن خان محتشم السلطنه برای تنظیم نظامنامه مجلس انتخاب شدند. مطابق نظامنامه ای که این هیأت تهیه کردند، شاهزادگان و قاجاریه، علما، طلاب، اعیان و اشراف، تجار، مالکان، زارعان و اصناف به شرطی که دست کم ۲۵ سال سن داشته باشند، رعیت ایران باشند و معروفیت محلی داشته باشند می توانستند به عنوان انتخاب کننده در انتخابات شرکت کنند (این حق تنها شامل مالک یا زارعی می شد که ملکی به قیمت هزار تومان داشته باشد).

اصناف هم می بایست دارای دکانی می بودند که کرایه اش به اندازه حد وسط کرایه محلی باشد). اما «طایفه نسوان»، اشخاصی که به قیم شرعی محتاج بودند، افراد معروف به فساد عقیده، ورشکستگان به تقصیر، متهمان به قتل و سرقت و نظامیان از حق انتخاب کردن محروم بودند. انتخاب شوندگان نیز می بایست فارسی زبان و باسواد،

تبعه ایران، دارای معروفیت محلی و واجد بصیرت در امور مملکتی باشند، بین سی تا هفتاد سال سن داشته باشند و مشغول خدمت دولتی نباشند.

مظفرالدین شاه این نظامنامه را تأیید کرد و انتخابات مجلس مطابق آن انجام شد.

نخستین مجلس شورای ملی روز ۱۴ مهر ۱۲۸۵ در کاخ گلستان تهران توسط شاه گشایش یافت. او در نطق افتتاحیه خود گفت: «منت خدای را که آنچه سال ها در نظر داشتیم امروز به عون الله تعالی از قوه به فعل آمد و به انجام آن مقصود مهم به عنایات الهیه موفق شدیم. زهی روز مبارک و میمون که روز افتتاح مجلس شورای ملی است.

مجلسی که رشته های امور دولتی و مملکتی را به هم مربوط و متصل می دارد و علائق ما بین دولت و ملت را متین و محکم می سازد. مجلسی که مظهر افکار عامه و احتیاجات اهالی مملکت است. مجلسی که نگهبان عدل و داد شخص همایون ماست... لازم است خاطر شماها را به این نکته معطوف داریم که تا امروز نتیجه اعمال هر کدام از شما فقط عاید به خودتان بود و بس، ولی از امروز شامل حال هزاران نفوس است که شماها را انتخاب کرده اند و منتظرند که شماها با خلوص نیت و پاکی عقیدت به دولت و ملت خود خدمت نمایید و از اموری که باعث فساد است احتراز نمایید. پس باید کاری بکنید که در پیش خدا مسئول و در نزد ما شرمنده و خجل نباشید. این پند و نصیحت ما را هیچ وقت فراموش نکنید...» گروهی از صاحب نظران، همین نطق را دلیل بر آن دانسته اند که اعطای مشروطه، خواست قلبی مظفرالدین شاه بوده است.

در نخستین مجلس شورای ملی، سه گرایش اصلی دیده می شد. تعدادی از نمایندگان از طرفداران استبداد بودند که بیشتر شاهزادگان، اعیان و زمین داران را شامل می شدند. گروه دوم میانه روها بودند که از حمایت آقایان طباطبایی و بهبهانی بهره می بردند و اکثر بازرگانان جزء این گروه بودند. گروه سوم لیبرال ها (آزادی خواهان) بودند که طبقه روشنفکر را نمایندگی می کردند. تدوین قانون اساسی مهمترین وظیفه این مجلس بود. در پیش نویسی که توسط نمایندگان تهیه شد، مجلس به نمایندگی از ملت، قدرت بسیار زیادی می گرفت و مرجع نهایی تصمیم گیری در مورد قوانین، مقررات، بودجه، قراردادها، وام و امتیازات شناخته می شد.

هر دوره مجلس دو سال تعیین شد و نمایندگان مجلس در این مدت از مصونیت پارلمانی برخوردار شدند. در مقابل، شاه نیز این اختیار را یافت که نیمی از نمایندگان مجلس سنا را منصوب کند. هر چند نقش مجلس سنا به روشنی آشکار نبود و قرار شده بود مجلس بعداً این نقش را مشخص کند.

شاه و درباریان ابتدا این قانون اساسی را نپذیرفتند. آنها خواستار نقش روشن و برجسته ای برای سنا بودند، به طوری که عملاً مجلس را تحت کنترل می گرفت. اما مظفرالدین شاه سرانجام تحت فشار مشروطه خواهان و به تشویق محمدعلی میرزا (ولیعهد) قانون اساسی را امضا کرد و چند روز بعد درگذشت. سیدمحمد طباطبایی، رهبر بزرگ جنبش مشروطه ایران، در یادداشت هایی که سال

گذشته برای نخستین بار منتشر شد، ماجرای جنبش را چنین خلاصه کرده است:

«مظفرالدین شاه به تخت نشست. عنوان مطلب کرده گاهی به حضرت عبدالعظیم متحصن شدم، گاه به معصومه قم. تا به زحمت زیاد مشروطه و مجلس را داد و بد نبود تا مرحوم شد و محمدعلی میرزا به تخت نشست و کرد آنچه کرد. مجلس را به توپ بست، آقا سیدعبدالله مرحوم را روانه کرمانشاه و مرا به مشهد مقدس فرستاد تا بختیاری ها مملکت را از شر او آسوده کردند و من به طهران آمدم.

آقاسیدعبدالله (بهبهانی) نیز با تشریفات زیاد وارد شد، او را کشتند و من ناخوش شدم... مختصراً، مشروطه و مجلس درست شد ولی نه آن طور که من می خواستم.

امید است که انشاءالله به طور دلخواه شود... این دو کلمه را هم بنویسم، کار را شیخ فضل الله و آقاسیدعبدالله خراب کردند یکی به عنوان دشمنی و یکی به عنوان دوستی، خداوند از هر دو بگذرد.» او در جای دیگر می نویسد: «[در زمان مظفرالدین شاه] محمدعلی میرزا با ما همراه بود. نظامنامه مجلس (قانون اساسی) را او واداشت مظفرالدین شاه امضا کرد، برای اینکه ملت با او در ولیعهدی همراه باشند. چون امیر بهادر اصرار داشت در ولیعهد شدن شعاع السلطنه.»

فرمان مشروطه

مظفرالدین شاه قاجار روز ۱۳ مرداد ۱۲۸۵ فرمان تاریخی مشروطیت ایران را خطاب به مشیرالدوله، صدراعظم وقت صادر کرد. او در این فرمان چنین نوشته بود: «جناب

اشرف صدر اعظم! از آنجایی که حضرت باری تعالی جلّ شأنه سررشته ترقی و سعادت مملکت محروسه ایران را به کف با کفایت ما سپرده و شخص همایون ما را حافظ حقوق قاطبه اهالی ایران و رعایای صدیق خودمان قرار داده، لهذا در این موقع که رأی همایون ملوکانه ما بدان تعلق گرفته که برای رفاهیت و آسودگی قاطبه اهالی ایران و تشیید و تأیید مبانی دولت، اصلاحات مقتضیه به مرور در دوایر دولتی و مملکتی به موقع اجرا گذارده شود.

چنان مصمم شدیم که مجلسی از منتخبین شاهزادگان و علما و قاجاریه و اعیان و اشراف و ملاکین و تجار و اصناف به انتخاب طبقات مرقومه، در دارالخلافة تهران تشکیل و تنظیم شود که در موارد لازمه در مهام امور دولتی و مملکتی و مصالح عامه مشاوره و مذاقه لازم را به عمل آورده و به هیأت وزرای ما در اصلاحاتی که برای سعادت و خوشبختی ایران خواهد شد اعانت و کمک لازم بنمایند و در کمال امنیت و اطمینان عقاید خودشان را در خیر دولت و ملت و مصالح عامه و احتیاجات مهمه قاطبه اهالی مملکت به توسط شخص اول دولت به عرض برسانند که به صحه مبارکه موشح و به موقع اجرا گذارده شود...»

• مقدمات

ریشه های جنبش مشروطه خواهی ایرانیان را در زمینه های گوناگون می توان جست و جو کرد اما تقریباً تمام آنها به تماس با غرب باز می گردد. چنانکه یرواند آبراهامیان



در «ایران بین دو انقلاب» نوشته است: «در نیمه دوم سده نوزدهم، نفوذ و تأثیر غرب، به دو شیوه متفاوت، روابط سست و شکننده دولت قاجار را با جامعه ایران تضعیف کرد: یکم، نفوذ غرب به ویژه نفوذ اقتصادی، بیشتر بازارهای شهری را تهدید کرد و به تدریج تجار و بازرگانان پراکنده محلی را در قالب طبقه متوسط فرامحلی یکپارچه ساخت. دوم، برخورد و ارتباط با غرب به ویژه تماس فکری و ایدئولوژیکی از طریق نهادهای نوین آموزشی، زمینه های رواج مفاهیم و اندیشه های جدید، گرایش های نو و مشاغل جدید را فراهم ساخت و طبقه متوسط حرفه ای جدیدی به نام طبقه روشنفکر به وجود آمد.»

ورود محصولات خارجی به کشور، صنایع سنتی را تضعیف و تولیدکنندگان را ناراضی می کرد. از سوی دیگر بازرگانان خارجی از امتیازات گمرکی بهره مند بودند و در نتیجه بازرگانان ایرانی نه تنها از واردات کالاهای خارجی سود چندانی نمی بردند بلکه توان رقابت با همتایان خارجی خود را هر چه بیشتر از دست می دادند. روشنفکران ایرانی آشنا با غرب نیز در مقایسه میان وضع کشورهای اروپایی با ایران، سه عامل استبداد، استعمار و جزم اندیشی مذهبی را مهمترین موانع پیشرفت کشور تشخیص می دادند و از نظام سیاسی موجود که فاقد انعطاف بود ناراضی بودند. بنابراین عجیب نبود که در جنبش مشروطه، همه جا رد پای بازرگانان، بازاریان، روحانیون و روشنفکران همزمان به چشم می خورد. پیش از آن نیز دست کم یک بار این نارضایتی عمومی در



ماجرای تحریم تنباکو مجال بروز یافته بود.

• جنبش

هنگامی که میرزای شیرازی در واکنش به امتیاز رژی، استعمال توتون و تنباکو را حرام

اعلام کرد، پشتیبانی از فتوای او حیرت انگیز بود. میرزا ملکم خان از لندن، سیدجمال

الدین اسدآبادی از استانبول، علما و مجتهدان از کربلا، بازاریان تهران و حتی زنان

حرمسرای شاه از فتوای تحریم حمایت کردند و ناصرالدین شاه را به لغو امتیاز رژی

وداشتند. پس از ناصرالدین شاه، پسرش مظفرالدین شاه وارث این اوضاع آشفته بود تا

اینکه بروز یک بحران اقتصادی در اوائل سال ۱۲۸۴ نخستین جرقه انقلاب مشروطه را

باعث شد. در مناطق شمالی کشور وبا شیوع یافته و میان روسیه و ژاپن جنگ در گرفته

بود. بنابراین مرادوات بازرگانی کاهش یافت و قیمت مواد غذایی بالا رفت.

بازرگانانی که در فضای رکود، دچار بحران مالی شده بودند، علیه مسیو نوز بلژیکی،

رئیس گمرکات کشور دست به تظاهرات و تحصن زدند. مدتی بعد حاکم تهران دو

تاجر محترم را به دلیل آنچه او گران فروختن قند و شکر می نامید، فلک کرد و

اعتراض دو روحانی سرشناس، آقایان طباطبایی و بهبهانی را برانگیخت. این دو تن به

اتفاق هزاران تن از بازرگانان، بازاریان و طلاب تهران به حضرت عبدالعظیم رفتند و

آنجا بست نشستند. آنها چهار خواسته اصلی خود را برکناری حاکم تهران، عزل نوز

بلژیکی، اجرای شریعت و «تأسیس عدالتخانه» عنوان کردند.

شاه پس از یک ماه ناچار شد خواسته های آنان را بپذیرد تا بحران خاتمه یابد. اما وعده های شاه در مورد برکناری نوز و تشکیل عدالتخانه (بیشتر از سر ناتوانی) عملی نشد. محرم سال بعد، در جریان کشمکشی که در واکنش به دستگیری یک واعظ منتقد به راه افتاده بود، طلبه ای به دست مأموران کشته شد. قزاق ها تشییع جنازه باشکوه این طلبه جوان را به خاک و خون کشیدند. طباطبایی، بهبهانی و حتی شیخ فضل الله نوری در واکنش به این حادثه به قم مهاجرت کردند و عده ای از بازرگانان و مردم تهران نیز در سفارت بریتانیا متحصن شدند.

در این مرحله خواسته معترضان از «عدالتخانه» به «مجلس» تغییر یافت. دربار ابتدا این خواسته را به تنهایی رد کرد، اما هنگامی که سیل تلگراف ها در حمایت از خواسته مهاجران و متحصنان به سوی تهران سرازیر شد و اخبار ناآرامی ها از ولایات، به ویژه تبریز به تهران رسید، دربار نیز تسلیم شد. مظفرالدین شاه پس از مدت ها چانه زنی و رد و بدل شدن پیام ها و تلگراف های مختلف، سرانجام به خواسته های معترضان تن داد و فرمان مشروطیت ایران را صادر کرد.

این اما تازه آغاز کار بود.